

پژوهشی در تفسیر المیزان و تحلیل‌های بلاغی در پرتو آن

جلیل تجلیل^۱

مهدی تجلیل^۲

چکیده:

از مسائلی مهم در حوزه مباحث قرآنی مسأله بلاغت قرآن است که به باور دانشمندان و مفسران اسلامی می‌توان نسبت به آن ادعای اجماع کرد. در مقاله کنونی دیدگاه‌های بلاغی مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان ذیل آیاتی از قرآن مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: استعاره، مستعار، منه، مستعار له، استعاره مصرحه، استعاره مکنیه، مجاز استرحام، تشبیه، مشبه، مشبه به، تناسی تشبیه و التفات.

مقدمه

علامه طباطبایی (ر) در تفسیر المیزان همچون دیگر آثار ارجدار خود با ژرفای اندیشه موشکاف و سرشاری ذوق نکته یاب خویش در قلمرو علم، ادب، حکمت، عرفان، فلسفه، فقه و اصول، پژوهشگران علوم اسلامی را معرفت باران کرده است و خیل شاگردان خود را با آرامش و وقار و تسلیم رضای پیرانه اش به قله های کمال انسانی بر کشیده است.

۱- استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

۲- فارغ التحصیل دوره کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

اینک گوشه هایی از جهان فراخ بلاغت قرآنی و نکته یابی های ادبی آن بزرگوار در تفسیرالمیزان بررسی شده و همراه پیشینه ای از کلام مفسران و شارحان قرآنی تقدیم می شود.

در تفسیر آیه شریفه «رَبِّ اَنْتَ وَهْنُ الْعِظْمِ مَنَى وَاشْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا» (مریم، ۴) با تایید قول صاحب مجمع البیان که تعبیر اشتعل الراس شیبا از بهترین استعاره هاست مضمون آیه را که غلبه سپیدی بر موی سر را به شعله نور آتش مانند کرده است ذکر می کند و آنگاه تحلیلی دقیق از قبل و بعد این آیه می آورد و می فرماید:

۱- «رَبِّ» که جلوتر آمده برای استرحام است.

۲- آیه زمینه چینی می کند برای درخواستی که پس از آن مطرح می شود.

۳- درخواست با «ان» و «انّی» تاکید می شود که حاجتش را به داشتن فرزند مبرم و حیاتی عرضه کند.

۴- بدعائک در آیه «وَلَمْ اَكُنْ بِدَعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» متعلق به شقیّا است.

۵- اسناد «وَهْنٌ» و ضعف به استخوان برای آن است که پایه هستی آدمی استخوان است.

۶- «بِا» در «بدعائک» برای سببیت یا به معنی «فی» است من به سبب دعای تو قرین سعادت بوده ام.

۷- «دعاء» مصدر مضاف به مفعول است و قول برخی را که آن را مصدر مضاف بر فاعل شمرده اند مرجح نمی دانند یعنی هیچگاه که مرا به اطاعت خواندی متمرّد و شقی نبوده ام. (طباطبایی، ۱۹/۹)

اما مرحوم طبرسی در مجمع البیان بدنبال تشبیه سپید شدن موی سر به زبانه کشیدن شعله آتش بیت زیر را گواه کاربرد این تشبیه قرار داده است:

ان تری راسی أُمسی واضحا سَلَطَ الشَّيْبُ عَلَيْهِ وَاشْتَعَلَ

(همو، ۱۳/۴)

و این استعاره در ادب عربی سائر است چنانکه بیت زیر از شواهد مغنی اللیب

آمده است:

واشتعل المبيض في مسوده

مثل اشتعال النار في جذل الفضا

(ابن هشام، ۵۶۶)

این قصیده در کتاب مغنی اللیب با بیت زیر آغاز شده است:

اما ترى رأسی حاکی لونه

طرة صبح تحت اذیال الدجی

و این تصویر در شعر فارسی هم آمده است از جمله شهریار گوید:

موی سرتا شعله زد روزم برفت و آفتاب در غروب عمر من اعلام شب بود این شهاب

نیم‌رنگ ماه را ماند بیاض موی سر کو نمی‌تابد مگر بعد از غروب آفتاب

با بیاض مو به بام آید یکی بوم سفید با سواد زلف می‌پرد یکی مشکین غراب

در طول تفتازانی آیه شریفه «اشتعل رأس شیباً» مورد تحلیل قرار گرفته و آن را در جامع استعاره بحث می‌کند می‌گوید گاهی مستعارمنه و مستعارله در امری محسوس اشتراک دارند و بین گونه است که مستعارمنه را آتش و مستعارله را پیری گرفته اند و جامع آن انبساط و گسترش نور و سپیدی است. و خطیب دمشق این کلام سکاکی را اعم از استعاره مصرحه و مکنیه دانسته و بر این باور است شیب به شعله مانند شده است. (تفتازانی، ۳۶۷ و ۹۶۳)

اما عبد القاهر جرجانی آنجا که در نظریه جمال ادبی حسن زیبایی استعاره را به لحاظ نظمی می‌داند که در ذهن پدید آورنده آن شکل می‌گیرد دانسته است و آن را مولود هم لفظ و هم معنی و سرانجام چنین ذهنی و نظم کلام می‌شناسد و می‌گوید: «از موارد دقیق و خفی این کلام آن است که می‌بینید گروهی وقتی در آیه «واشتعل الرأس شیباً» بحث می‌کنند جز استعاره بودن چیزی بدان نمی‌افزایند و ارزش آن را فقط در حصار استعاره می‌یابند... و حال آنکه واقعا چنین نیست این شرافت شکوهمند که هنگام شنیدن آیه در جان‌ها نفوذ می‌یابد تنها به جهت استعاره نیست بلکه به سبب آن است که گوینده کلام را در راهی می‌افکند که فعل در آن به یک کلمه اسناد داده می‌شود و این فعل از آن کلمه دیگری است که نسبت به آن سبب است. در اینجا شیوب و پیری که سبب است نسبت به آن اسمی است که فعل بدان اسناد شده است». (همو، ۱۵۷)

و این نظریه عبدالقاهر در اسرارالبلاغه در بیت زیر از جمیل عذره با اسناد مجازی
پیرکردن ایام بیان می شود که چگونه موی سر مبتلایان درد فراق را سپید می گرداند:

وشیب ایام الفراق مفارقی وانشزن نفسی فوق حیث تکون

و این مجازی است که هم در اسناد و هم در مسند پرتو افکن شده است. (همو،
اسرارالبلاغه، ۲۳۹ و ۲۳۸ و نیز نک: تحلیل اشعاراسرار البلاغه، ۲۰۸) و ابیات پیشین بیت
یاد شده این است:

و قد لان ایام اللوی ثم لم یکد من العیش شیء بعد هن ّ یلین
یقولون ما أبلاک و المال غامر یقولون ما أبلاک و المال غامر
فقلت لهم لا تعذلونی و انصروا الی النازع المقصور کیف یکون

(قالی بغدادی، ۱/۱۶۰)

در تفسیر آیه: «والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة والسّموات مطویات بیمیئه» (الزمر، ۶۷)
می فرمایند یمین به معنی دست راست انسان و کنایه از قدرت و توانمندی است و بیان
انحصار ملک و امر و حکم و سلطان مال خداست و ظهور معنی این است که «لا مؤثر فی
الوجود الا الله سبحانه» (طباطبایی، ۱/۱۷) و این معنی مورد توجه علمای بلاغت است
چنانکه عبدالقاهر جرجانی در بحث مجاز در کلمه (ید) و (یمین) به معنی قدرت این آیه
مورد توجه قرار داده و حدیث شریف «المؤمنون تتکافأ دمائهم و یسعی بذمتهم ادناهم وهم
یدعونی من سواهم»^۱ (همو، اسرارالبلاغه، ۳۳۰ تا ۳۳۳) ید را در مفهوم یار و کمک گرفته

۱- متن اصلی آن حدیث یاد شده را میرد در الکامل خود چنین نقل کرده است:

یروی عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم أنه قال الاخبرکم بشرارکم؟ قالو بلی. قال من اکل وحده و منع رفده و
ضرب عبده الا اخبرکم بشر من ذالکم؟ من لا یقیل عثره ولا یقیل معذرته لا یغفر ذنبا الا اخبرکم بشر من ذالکم من
یغض الناس و یغضونه و یروی عنه صلی الله علیه و سلم قال المسلمون تتکافأ دماء هم و یسعی بذمتهم ادناهم
وهم ید علی من سواهم والمرء کثیر باخیه.

است و این بیت شماخ را گواه این کاربرد مجازی دانسته است: ^۱ (قالی بغدادی، ۲۷۴/۱)

إذا مارأیه رفعت لمجد تلقاها عرابه بالیمین

مرحوم علامه در تفسیر آیه ۱۰ سوره مبارکه فاطر: «الیه یصعد الکم الطیب والعمل الصالح یرفعه» افاضات خوبی دارند که از آن جمله است واژه کلم اسم جنس است که دلالت بر مذکر و مونث هردو دارد و به نقل از مجمع البیان می‌فرمایند جمع ام امم است و هر جمعی که با مفردش فقط هاء تفاوت باشد مذکر و مونث است و انگاه معنی کلامی کلم را توضیح می‌دهد که معنی تام دارد چنانکه توصیف آن به صفت «الطیب» سازگاری آنها با جان آدمی از شنونده و گوینده است که از آن جاننش خوش می‌شود بدان کمال می‌یابد و این معنی آنجاست که متضمن پیام حقی باشد که موجب سعادت معنوی و رستگاری اوست.

آنگاه نتیجه می‌گیرند که مراد از صعود کلم طیب مجرد لفظ نیست بلکه متضمن اعتقادات برحق است که موجب می‌شود بنای عملی خود را بر اساس آن باورها قرار دهد و مشمول آیه شریفه «الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کلّ حین یأذن ربّها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون» (ابراهیم، ۲۵ و ۲۴) می‌گردد و صعود کلم طیبه سوی خدا همان تقریب به درگاه اوست و بعضی لوازم

۱- این بیت از شماخ بن ضرار شاعر صحابی است و عرابه همان عرابه اوس بن قیظی صحابی است و ابوعلی قالی در امالی خیر گفتگوی مفصلی از عرابه اوسی را با معاویه آورده است

وقتی معاویه از او پرسیده بود قوم خود را با چه اوصافی اداره می‌کنی؟ پاسخ او این بود که ای معاویه با آنها همان رفتاری می‌کنم که حاتم با مردم خود داشت

من از نادانان در می‌گذرم و با آنها حلم می‌ورزم سائلان را کمک می‌کنم و هر که بمانند من رفتار کند مانند من است و هر که بهتر از من باشد... سرانجام این بیت شماخ را برزبان آورده و گفته بود براستی که شماخ چه نیکو سروده است:

رأیت عرابه الاوسی یسمو الی الخیرات منقطع القرین

إذا ما رایه رفعت بمجد تلقاها عرابه بالیمین (قالی بغدادی، ۲۷۴/۱)

صعود کلم را که قبول و پذیرش از حق تعالی است تفسیر کرده‌اند. سپس علامه (قدس سره) ضمیر «لیه» را به خداوند سبحان راجع می‌داند و مراد از «الکلم الطیب» را اعتقاد حقیقی یعنی توحید و مراد از صعود را تقرب معنی می‌فرماید. فاعل «یرفعه» را ضمیر عائد به کلم و ضمیر مفعول رتبه عمل صالح بر می‌گردانند یعنی کلمه‌های پاک عمل شایسته را برمی‌کشند و برخی برآنند که ضمیر مستتر هو در یرفعه به خدای تعالی بر می‌گردد که در آن صورت معنی این است: این خدا است که عمل شایسته را صعود می‌بخشد و بر می‌کشد. (همو، ۲۴/۱۷ و ۲۳ و ۲۲)

عبدالقاهر جرجانی در این بحث تناسی تشبیه دارد که صعود مفاهیم و معانی همچون استعاره والایی مقام که به صعود بلندای مکان تصویر می‌شود از طریق استعاره ای حاصل می‌شود که در عرصه تناسی تشبیه و استعاره موقع مناسب خود را می‌یابد از جمله شواهد گونه این بیت ابوتمام است:

و یصعد حتّی یظنّ الجهول بان له حاجة فی السماء

(همو، اسرارالبلاغه، ۲۷۸ تا ۲۸۳)

و این بیت از قصیده ای است به مطلع

نعاء الی کل حی نعاء متنی العرب اختلط ربع الغناء

که در این قصیده ابوتمام طائی در رثای خالد بن یزید شیبانی داد سخن داده و ابیات پیشین ما نحن فیه این است:

فقد مات جدک جدّ الملوک ونجم ابیک حدیث الضیاء

ولم یرض قبضته للحسام وحمل عاتقه للواء

فما زال یقرع تلک العلی مع النجم مندیاً بالعلماء

(تجلیل، ۱۷۰ و ۱۷۱، تفتازانی، ۳۷۸ و مرگانی، ۷۷)

در شعر فارسی نیز استعارات و تشبیهات مبتنی بر تناسی تشبیه کاربرد فراوان دارد. از جمله ناصر خسرو گوید:

از صبر نرد بانث بایند کرد
گزریر خویش خواهی جوزا را
(همو، ۳۹)

و در جایی دیگر؛
برفلک باید شدن ازراه پند
ای برادر چون دعای مستجاب
(همانجا، ۷۶)

وسنایی گفته است؛

می‌نهم در زیر پای فکر کرسی سپهر
تا به کف می آورم معنی برجسته را

علّامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ماحولہ ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون» (البقرة، ۱۷) تحلیلی ادبی و بلاغی از آیه به دست داده‌اند. بدین گونه که این آیه تمثیلی است از احوال کافران و مومنان که گویی در تاریکی نایبناپی حرکت می‌کند و خیر را از شر و سود را از زیان باز نمی‌شناسد و توسل به سببی از اسباب زداینده ظلمت می‌شود که آن اشتعال آتش است. تا با این سبب بتواند راه را بشناسد لکن شعله‌ها که فراز آیند و بزودی به خموشی گرایند و اسباب که نور آتش است به سبب بادی یا بارانی خاموش و فانی گردند در آغوش ظلمت و سرگستگی مطلق می‌ماند. منافقان که خودنمایی به ایمان می‌کنند تا بهره‌ای در جمع این ایمان بگیرند در ارث و نکاح و دیگر فواید شرع به گمان خود از مومنان می‌کنند لکن با آمدن مرگ آن فایده از بین می‌رود و در ظلمت جاوید می‌مانند.

در دامنه این تحلیل نتیجه می‌گیرند: حال منافقان همین است که از دل و جان به ایمان نگرند. لکن گزیری از ابراز آن ندارند و دل و زبانشان از نور ایمان هماهنگی نگرفته و پیوسته مرتکب لغزش به دنبال لغزش و خطا اندر خطا می‌کند. (همو، ۵۸/۱)

این تحلیل علّامه تسلط معظم له را بر متون بلاغی کاملاً نشان می‌دهد چرا که همین آیه مورد توجه عبدالقاهر قرار گرفته و در بیان وجوه تاثیر تمثیل آنگاه که به دنبال معانی و اغراض طرح شده بیاید، ارائه گردیده است. عبدالقاهر جرجانی برآن است که در این آیه منافق به کسی مانند شده که با واژه «الذی» بیان می‌شود و دنبال آن صله‌ای می‌آید که

تلازم و تعاقب حال اوست و از موصول جدا شدنی نیست. (همو، اسرارالبلاغه، ۱۰۱)
 بدنبال این آیه دیگر حرف عطف «او» مطرح می شود:
 «او کصیب من السماء فيه ظلمات و رعد و برقٌ يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق»
 (البقره، ۱۹)

و این تمثیلی دیگر است که علامه می فرماید همانند کسی که در ظلمت شب بارانی سخت او را فراگیرد و رعد و برق همراه باران غافلگیرش کند ریزش باران به فرارش وادار کند تا از این گرفتاری رهایی یابد تنها پناهش نوری است که از رعد و برق افروخته می شود و فوراً بر طرف می شوند و به تاریکی اندر تاریکی رسد نور که می آید حرکت می کند و نور که از بین می رود نمی تواند از جای بجنبد و سرانجام خدا کارش را به فضاحت می کشاند. (همو، ۵۹/۱)
 این تمثیل عطف است به تمثیل آیه ۱۷ لکن عبدالقاهر نکته ای در اینجا وارد می کند و آن اینکه تمثیل که از امور متعدد برمی خیزد در آن مشبه به سه حالت دارد:

۱- اینکه مشبه به با کلمه موصول شروع شود که در آیه ۱۸ یاد شده و صله با آن همراه است.

۲- مشبه به معرفه نباشد بل نکره بیاید مثل همین آیه ۱۹: «أو کصیب من السماء...»

و در این حالت جمله های بعدی جمله وصفیه خواهند بود که در بیان آن این حدیث از پیامبر اکرم (ص) استشهاد می شود که: «الناس کأبل مائة لا تجد فيها راحله» یعنی: مردم همانند شتر صد روزه اند که نتوان از آن باری کشید و بهره ای گرفت.

۳- مشبه به نه موصول و نه با اسم نکره آغاز می گردد مانند آیه شریفه «کمثل العنكبوت

اتخذت بيتاً...» (العنكبوت، ۴۱) (همو، اسرارالبلاغه، ۱۰۱)

در تحلیل آیه شریفه «احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن لباس لكم» (البقره، ۱۸۷).

علامه طباطبایی عبارات را از نوع کنایه و استعاره می داند عبارات: احل لكم... را کنایت شمرده اند چرا که «احلال» بمعنی اجازه دادن است از ریشه «حل» در تقابل؛ «عقد» اما «رفث» در اینجا کنایه از مباشرت با زنان است و این ادب قرآنی است که همه اعمال مقاربت در یک کلمه بطور کنایت جمع شده است.

اما در دنبال این تعبیر می فرماید: «هن لباس لكم وانتم لباس لهن» ظاهر معنی لباس

پوشاک است که تن آدمی را می‌پوشاند و در هر دو جمله استعاره است پوشش دادن و پاسداری هریک از زن و شوهر است از ارتکاب به فسق و تجاهر گناه در بین مردم که هر کدام از زن و شوهر یکدیگر را از افتادن در فسق و فجور می‌پوشانند درست بمانند لباس که ساتر عورت انسان است. و انسان که عورت خود را از دیگران با لباس می‌پوشاند و زن و شوهر خود لباس نیستند بلکه ملازم لباس اند که به کنایت از ارتکاب گناه و تجاهر به فسق یکدیگر را نگاه می‌دارند. (همو، ۴۵/۱ و ۴۶).

در تفسیر آیه شریفه: «يسألونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج» (البقره، ۱۸۹). علامه طباطبایی (رضوان الله عليه) هم در مفردات آیه و هم در مسؤول^۱ عنه آن بحثی مستوفی آورده‌اند از جمله اینکه اهله جمع هلال است که گاهی ماه تمام را هلال می‌نامند و هلال اول ماه را آنگاه که پس از شعاع آفتاب در اولین شب ماه می‌تابد و برخی ماه سه شب اول را هلال گفته‌اند و برخی برآنند که هلال تا به مرحله شکل دایره نرسیده هلال است و گرنه قمر و ماه تمام می‌نامند. که در شب چهاردهم اتفاق می‌افتد که عرب آن را زبرتان گفته‌اند. اما ریشه هلال از صدا بلند کردن کودک به هنگام تولد است و اینکه گفته می‌شود «أهل القوم بالحج» یعنی به هنگام حج و احرام مردم صدای تلبیه را بلند کردند و میقات محلی است که عمل حج از آنجا آغاز می‌شود مانند میقات مردم شام و میقات مردم یمن.

آنگاه علامه در «يسألونك عن الأهلة» می‌فرماید: اگر چه در عبارت يسألونك شرح نیامده که از چه چیزی می‌پرسند آیا از حقیقت ماه؟ و اینکه به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود و کمال می‌پذیرد؟ و به شکل‌های هلال و قمر و بدر در می‌آید؟ پس در این صورت چرا سؤال از کلمه هلال مطرح شده است؟

و هرگاه سوال از هلال است چرا به صیغه جمع «اهله» آمده است می‌فرماید: «جمع آمدن «اهله» دلالت بر این دارد که سوال فقط از سبب یا فایده یا ظاهر شدن ماه به شکل هلال پس از هلال است چنانکه ماههای قمری با این مشخص می‌شوند و توجه به مواقیتی دارد که مردم در آن اعمال حج انجام می‌دهند که این اعمال در هنگامی است که هنوز هلال به شکل قمر نیامده است...»

در پایان این بحث می‌فرمایند: «ماههای قمری اوقاتی است که امور دینی و دنیایی و مخصوصاً حج در آن انجام می‌شود و ماههای معین و معلوم هستند و اینکه اختصاصاً در حج ذکر شده مقدمه ای هست در آیات بعدی به بعض ماهها هم اطلاق می‌شود». (همو، ۵۶/۲)

از حیث نکات ادبی عبدالقاهر مواردی ذکر کرده که آوردن هلال لطیف تر و ادبی تر از قمر است از جمله در شعر ابوالعاهیه:

تسرّ اذا نظرت الی هلالٍ ونقصک اذ نظرت الی الهلال

می‌گوید در این بیت این نکره و معرفه بودن هلال نیست که لطافتی پدید می‌آورد و در این بیت نکره و معرفه همان یک هلال است بلکه خود هلال لطافت دارد که در واژه قمر آن ملحوظ نیست و استدلال به این آیه می‌کند که آیا نمی‌بینید که در این آیه هلال آن هم به صورت جمع آمده در حالی که قمر در این پایگاه به صورت اقمار نمی‌آید: «یسالونک عن الأهله» (همو، ۱۸۹/۲)

و در ادب فارسی هم ماه را به شکل هلال به ابرو تشبیه کرده اند چنانکه:

ای ماه چو ابروان یاری گویی یانی چو کمان شهر یاری گویی
نعلی زده از زر عیاری گویی در گوش سپهر گوشواری گویی

و حافظ فروغ ماه را که از بام قصر ممدوح برتابد به لطافتی مخصوص داشته که خورشید از شرم او روی بر دیوار دارد:

فروغ ماه می دیدم زبام قصر اوروشن که روی از شرم آن خورشید بردیوار می‌آورد

علامه طباطبایی در تحلیل آیه «هل ينظرون الا ان يأتیهم الله فی ظلل من الغمام» (البقره، ۲۱۰) یعنی: «مگر انتظار آنان غیر از این است که خداو فرشتگان در زیر سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود؟ و کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شود»، معتقد است با توجه به آیه قبل «فان زللتم بعد ما جائتکم البینات»، در این آیه لطیفه بلاغی «التفات از مخاطب به غایب» را به چشم می‌خورد. ظاهر آیه این است که فرشتگان

عطف شده به لفظ جلال و مخاطبه را با آنان و پیروان شیطان را به رسول الله صلی اله علیه واله برگردانده چراکه اعراض از کسان است که باید به انتظار نتیجه اعمال خود بنشینند که بدنبال کارهای ناشایست و پیروی از شیطان و اختلاف و پراکنده سازی باید کیفر خداوند و در سایانهایی از ابرهای سفید و فرشتگان به آنها خواهد رسید و بی آنکه بدانند فرمان خداوند به آنها شامل می‌شود پس «هل ينظرون» وعیدی است که در آیه پیش از این به آنها داده شده است و گرنه در کتاب و سنت امر ضروری است که خدای سبحان به هیچ یک از صفات اجسام متصف نمی‌شود و به نعوت ممکنات همچون حدوث و ملازمات فقر و حاجت و نقص موصوف نیست چراکه خداوند فرموده است «لیس کمثله شیء» و آمدن «اتیان و مجیی» در آیات:

◆ «و جاء ربک و ملک صفاً صفاً» (الفجر، ۲۴)

◆ «فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا» (الحشر، ۲)

◆ «فأتی الله بنیانهم من القواعد» (النحل، ۲۶)

در همه این موارد معنایی است که به ساحت قدس خداوندی ملائم و مناسب است از قبیل معانی احاطه و نظایر آن ولو در حیطه مجاز پس محصل آیه این است که خداوند تبارک و تعالی قضای خود را در حق آنها محیط می‌گرداند... و این آیات در کتب بلاغت نیز مطرح و در حوزه معانی مجازی بحث شده و آنانکه به خلاف این معانی برداشت کرده اند سخت کوبیده شده‌اند. (همو، جلد ۲، ذیل تفسیر آیه)

لازم است در اینجا طبق تعبیر عبدالقاهر نسبت به آیه «فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا» (الحشر، ۲) و آیات دیگر «اتیان» به معنی فروفرستادن بگوییم مکروه به خاطر کیفرکردار زشتی است که داشته‌اند و از ناحیه ای که هیچ پیش بینی نمی‌کردند به ایشان می‌رسد. و بیت زیر را شاهدی از این گونه «اتیان» بمعنی نزول و رسیدن بدانیم که:

أتیناهم من أیمن الشقّ عندهم ویأتی الشقی الحین من حیث لا یدری

یعنی: از طرف راست ناحیه شق به ایشان رسیدیم آری به شخص نگون بخت و بدکاره

مرگ اینگونه می رسد که خودش متوجه نیست که عبدالقاهر (أتی - یأتی) را در این بیت از مقوله مجاز و در ردیف این عبارت می داند که گویند: آتیک من حیث لا تشعر: از جایی می آیم که تو ندانی (همو، اسرارالبلاغه، ۳۶۲ و تجلیل، ۲۱۳).

نتایج مقاله

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیات قرآن در المیزان نکاتی مربوط به علم معانی و بیان رامورد توجه قرار داده است که در این مقاله آیاتی از سوره های بقره مریم - زمر و فاطر مورد بحث و پژوهش قرار گرفت و به دیدگاه های بلاغی دانشمندان به تناسب آن پرداخته شد.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن هشام، جمال الدین، مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، بیروت، دارالفکر ۱۹۸۵ م.
- ۳- تجلیل، جلیل، تحلیل اشعار اسرار البلاغه، تهران، انتشارات علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۴- تفتازانی، سعدالدین، المطول، استانبول، ۱۳۲۰.
- ۵- جرجانی، عبدالقاهر، اسرارالبلاغه، به تحقیق ه. ریتز، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۶- همو، دلائل الاعجاز، ترجمه دکتر سید محمد رادمنش، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
- ۷- همو، اسرارالبلاغه، استانبول، مطبعة وزارة المعارف - ۱۹۵۴ هـ.
- ۸- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۹- طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، شركة المعارف السلامیه، ۱۳۷۹ هـ.ق.
- ۱۰- قالی بغدادی، ابوعلی اسماعیل بن قاسم، الامالی، بیروت، دارالکتب العربیه.
- ۱۱- قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، تهران نشر چکامه، ۱۳۶۱.
- ۱۲- گرگانی، محمد حسین شمس العلماء، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، انتشارات احرار ۱۳۷۷ ش.
- ۱۳- مبرد، ابوالعباس، محمدبن یزید، الکامل، به تحقیق دکتر زکی مبارک، مصر، لیبزیک، ۱۳۵۵ هـ.

مقاله

تجلیل، جلیل تشبیه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران سال ۱۳۵۲ به شماره های ۲ و ۳.